

جلوه‌هایی از مدیریت در قرآن

ویژگی‌های تاریخ و قصص قرآن

در بخش تاریخ و قصص، قرآن کریم دارای ویژگی‌های فراوانی است، یعنی اولاً "تاریخ و قصص قرآن به معنای علم تاریخ نیست، به دلیل این که نوعاً وقایع تاریخی و تاریخ نگاران بر دو عنصر زمان و مکان تکیه می‌نمایند و به تعبیری وقایع تاریخی در انحصار زمان و مکان است، اما در قرآن کریم تکیه گاه خداوند، زمان و مکان نیست. نه این که زمان و مکان مدخلیتی نداشته باشد، مسلم تأثیر خود را دارد، اما مورد تأکید نیست بلکه تاریخ قرآن فرازمان و فرامکان است و از جایگاهی والاتر طرح می‌شود.

نکته دوم در قصص قرآن کریم این است که اساساً شیوه بیان مطلب به نوعی آموزش عینی و عملی است و دارای منطقی‌مسانی است. این که در فلسفه یونان طرفداران ارسطو را مشائون می‌گفتند، چون آنها کسانی بودند که مشی ایشان آموزش در حال حرکت بود. شیوه تاریخ و قصص قرآن آموزش در حال حرکت و عینی است. خداوند بسیاری رموزها و مطالب و رازهایی که به مسلمانان و جامعه بشری می‌گوید را در قالب حکایات و قصص و به شیوه اجرایی مطرح می‌نماید. پس تاریخ قرآن نوعی آموزش عملی و استمراری است.

سومین نکته این که اگر به مجموعه قصص و تاریخ قرآن دقت شود، ملاحظه می‌گردد این قصص ساخته شده و داستان نیست بلکه مصداق کامل واقعیت‌های خارجی است، همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتیرون ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون» (۱)

«در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است، و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) قرار دارد، و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)، و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.»

گاه بعضی از صاحب نظران به برخی از داستانهای قرآن نگاه سمبلیک و نمادین دارند! قرآن چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرد، اینها حدیثی و سخن ساخته شده نیستند، بلکه واقعیت‌های پیش رو و حقایق شکل گرفته هستند.

چهارمین نکته‌ای که در باب قصص و تاریخ قرآن وجود دارد این نکته زیباست که خداوند در بیان ماجرا اسلوب و سبک هنری خاصی را رعایت کرده است، یعنی

لازم است قبل از ورود به چهارده اصل مدیریت، مقدمه‌ای هر چند کوتاه مطرح شود چون نوع انتخاب این نوشتار به گونه‌ای است که حاجتمند مقدمه است. به طور کلی در قرآن دو گونه تقسیم داریم. یک تقسیم کمی و دیگری کیفی. تقسیمات کمی قرآن کریم شامل تعداد حروف، کلمات و آیات است یعنی تقسیم قرآن به آیات و سوره که در کلام الهی دارای استناد است و تقسیمات دیگری هم داریم که سندی نیستند مانند تقسیم قرآن به سی جزء و یک صد و بیست حزب که بازتاب ذوق و سلیقه مسلمانان بوده است و البته ایرادی هم ندارد، لیکن مستندی نیز ندارد و از ناحیه معصومین یا نبی مکرم نبوده است. چنانچه ما یک پدیده و شیئی را به لحاظ و سنجش‌های متفاوت تقسیم کنیم اشکالی نیست، اما آنچه مهم است شناخت مفهومی و کیفی قرآن و تقسیم بر این اساس است.

سر فصل‌های پنجگانه قرآن

مجموعه مباحث قرآن کریم به پنج عنوان تقسیم می‌شود.

۱) آیات عقاید - آیاتی که خداوند در آن‌ها اصول اعتقادات را به مسلمانان تعلیم می‌دهد و به بیانی دیگر می‌توانیم بگوییم سه پایه اصلی ما در این بخش نهفته است، یعنی توحید و نبوت و معاد. از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

۲) آیات الاحکام - آیاتی که حاوی احکام فقهی قرآن است. یعنی حلال‌ها، حرام‌ها، محدودیت‌ها، ممنوعیت‌ها، مباح‌ها، آزادی‌ها. چنین مقوله‌هایی در این قسمت نهفته است. احکام عبادی مانند: نماز، حج و زکات و احکام معاملی مانند: ربا، بیع، سیاسات و دیات مانند حدود و جزا و مجموعه این احکام در این قسمت آورده شده است.

۳) آیات اخلاقی - مجموعه تعالیم اخلاق عمومی که گاه فرد و گاه جمع را در بر می‌گیرد. این آیات قرآن کوتاه لیکن عمیق و پرمحتوا است.

۴) قصص و تاریخ قرآن - متعاقباً توضیح داده می‌شود.

۵) حکمت‌ها و مثال‌های قرآنی - که همه از محیط پیرامون انسان نشأت می‌گیرد یعنی مثال‌هایی ملموس و عینی. مثال قرآن غیر محسوس نیست مثالی است از قطرات باران، بلندی کوه‌ها، رویش گیاهان، تمام تمثیلات قرآن طبیعی است.

آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می گویند، اسامی اینها را به من خبر دهید.»

اولین معلم خداوند، اولین متعلم آدم و مفاد درسی، علم الاسماء است. آن هم کلی و کامل که درسی جامع است. بعد از این آموزش، آزمون و امتحان مطرح است. دقیقاً همانند کلاس درس، این آیات عظمت جایگاه تعلیم و تعلم را به زیبایی در کلام الهی و زندگی ما آدمیان به نمایش می گذارد. این جا هم اولین نکته ای است که در خصوص داوود و سلیمان مطرح می شود، علم آنان است.

دوران داوود گذشت و سلیمان پا به صحنه نهاد. سلیمانی که قرآن مطرح می کند شخصیت عظیمی دارد که با سلیمان مطرح شده در تورات به هیچ وجه قابل قیاس نیست. سلیمان تورات، نبی و رسول نیست بلکه پادشاهی کشور گشاست. داوود نیز پادشاه است. در همین تورات فعلی این دو نه تنها شاه هستند بلکه چندین خوشنام هم نیستند. متأسفانه در تورات چهره سلیمان قدری کر به بیان گردیده است یعنی انسانی شهوت ران که تمایلات انسانی بر او چیره و غالب است، لیکن قرآن به شکوه و جلالی والا، ساحت این بزرگمرد را می ستاید. او نمادی از یک انسان کامل و موفق در خلقت الهی است. سلیمان به صحنه آمد و گفت:

«و ورث سلیمان داوود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لیهو الفضل المبین.» (۴)

«و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده، این فضیلت آشکاری است.»

ما زبان موجودات و پرندگان را می دانیم. این خصوصیتی است که خداوند به ما ارزانی کرده است. خاطر داریم در لندن با تحقیقات پرفسوری آشنا شدم که اصالتاً آلمانی بود و در یکی از دانشکده های لندن فعالیت داشت. ایشان بیست و هشت سال، مطالعه بر حرکات صداها و پالس های مورچه های سواری داشت. او مدعی بود و می گفت تمام این امواج را درک کرده ام، فقط یک مشکل دارم، تاکنون نتوانسته ام کدهای صوتی اینها را استخراج کنم، ولی صدای آنها کاملاً برایم ملموس است. بالاخره ما قائلیم که:

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه سلیمان رمز این کدها را بلد است و خداوند به او «منطق الطیر» را آموخته و

معتقد است که اینها مصادیق فضل خداوند است و از این بابت هیچ غروری او را در بر نمی گیرد.

«و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر فهم یوزعون» (۵)
«لشکریان سلیمان، از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، آنقدر زیاد بودند که باید توقف می کردند تا به هم ملحق شوند.»

کلمه «حشر» گرد آوری همراه با قدرت را می گویند و قیامت را که حشر می گویند به خاطر گرد آوری همراه با قدرت آن روز است. نیروهایی اطراف سلیمان گرد آمده بودند که به تعبیری در سه حوزه زمینی، هوایی و دریایی توانایی خدمت داشتند. چون در آیات دیگر هم تصریح می کند که جنیان نیروی دریایی سلیمان،

به شکل گزارش طرح نشده است، بلکه با نهایت هنرمندی و زیبایی و بلاغت و شیوایی است و بنده به جرأت مدعی میشوم که مسلمانان در قصص و تاریخ چندین کار علمی انجام نداده اند. وقتی جیمز هاکس آمریکایی که زمانی مقیم ایران بود، قاموس کتاب مقدس را می نویسد و نکات تاریخی انجیل و تورات را بیرون می کشد و مجموعه ای علمی تدوین می کند، انگیزه ای برای دانشمند مسلمان معاصر ما می شود که قاموس قرآن را تألیف کند. البته با اختلاف بسیار زیاد به لحاظ سطح علمی کار. متأسفانه در بخش قصص و تاریخ نگاه مسلمانان و حتی پاره ای از عالمان ما نگاهی قصه گونه است، نه نگاه آموزشی و پژوهشی. چنین شیوه ای در این بخش رعایت نشده است، نه به طور مطلق بلکه بسیار کم.

یکی از منابع بسیار غنی در مباحث مدیریت همین آموزش های علمی و تاریخی قرآن است که گاه در آن مدیریت بحران دیده می شود و گاهی حالت گذرا و آموزش عینی و عملی در صحنه است. در این مجال برای استفاده از آموزه های مدیریتی قرآن کریم به آیاتی از سوره مبارکه نمل اشاره می شود. شاید علت انتخاب این باشد که جناب شیخ اجل سعدی شیراز، سیاح بی بدیل و بی نظیر و بسیار جهان دیده است، اما خواجه شیراز دل خوش کرده به باغ دلگشا و هیچ حال و حوصله خروج از شیراز را نداشت. او دو مرتبه سفر کرد. یک مرتبه تا کناره های هرمز به دعوت هندوشاهان اما موج دریا او را برگرداند و به کنج شیراز پناه برد و به کار خود پرداخت و نوبتی دیگر هم که دوستان یزدی قدری دل خواجه را ربودند و به آن سو کشاندند آنچنان دلتنگی کرد که گفت:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
دلیم از وحشت زندان سکندر بگیرف رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
شیراز را ملک سلیمان می گویند. یکی از علت های انتخاب سوره نمل و مدیریت سلیمانی توسط اینجانب این است که در شیراز و ملک سلیمان سخن گفتن از این بزرگ لطافتی دارد. حال با مقدمه ای که تقدیم شد چنین می گویم:

مائیم و نوای بی نوایی بسم الله اگر حریف مایی
قبل از بیان آیات اصلی ناگزیرم از چند آیه قبل بحث را شروع کنم:
«و لقد اتینا داوود و سلیمان علما و قالوا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عبادہ المؤمنین» (۲)

«و ما به داوود و سلیمان دانشی عظیم دادیم، و آنان گفتند (ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری بندگان مؤمنش برتری بخشید.)»
خداوند اولین نکته ای که در مورد داوود و سلیمان مطرح می کند علمیت و جایگاه دانش آنها است. در قرآن کریم اولین حضور که برای آدم می بیند حضور علمی است. بعد از این که مقرر شد در زمین خلیفه ای قرار گیرد، حضور علمی آدم مطرح می شود.

«و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین» (۳)
«سپس علم اسماء (= علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به

در توضیح این اصل از سخنان امام علی (ع) استمداد می‌جوییم. راه کارهای تفقد در کلام امیر المؤمنین (ع) حول سه یا چهار حوزه است که قابل تأمل می‌باشد. مانند این که در تفقد بحث رحمت وجود دارد، یعنی باید در تفقد نگاه رحیمانه باشد نه از موضع اقتدار و قدرتمندی. چراکه وقتی نظارت از موضع رحیمانه انجام می‌شود دارای جاذبه خواهد بود.

امیر المؤمنین (ع) در نامه پنجاه و سه که مشهور و معروف ذهن شما است و می‌دانید این نامه حدوداً به چهل زبان دنیا ترجمه شده است و در سال ۲۰۰۳ میلادی یونسکو و سازمان ملل به عنوان متن جامع و منشور مدیریتی آن را معرفی نمود، در فرازی به مفهوم تفقد اشاره دارد:

«... ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الولدان من ولدهما، ولا يتفانم في نفسك شيء قويتهم به. ولا تحقرن لطفًا تعاهدتهم به وان قل فانه داعيه لهم الا بذل النصيحة لك وحسن الظن بك...»^(۹)

«... پس در کارهای آنان چنان بیاندیش که پدر و مادر درباره فرزند خویش، و مبادا آنچه را بدان نیرومند می‌کنی در دیده ات بزرگ نماید، و نیکویی ات درباره ایشان هر چند اندک باشد خرد نیاید، که آن نیکویی آنان را به خیر خواهی تو خواند و گمانشان را درباره ات نیکو گرداند...» جناب مالک از کار زیر مجموعه خودت و کارگزارانت و اطرافیان به عنوان یک مدیر شایسته به گونه ای تفقد کن که پدران نسبت به فرزندان خویش تفقد می‌کنند، یعنی نگاه نظارتی، یک نگاه همراه با عطف و مهرورزی و مهربانی.

بنده حلقه به گوش گر نوازی برود لطف کن لطف که آزاده کنی حلقه به گوش در اثر تفقد رشد و شوق و ذوق و تحرک به دنبال خواهد بود. صریحاً بیان می‌کنم نگاه متکبرانه و بدون تفقد در منظر مدیریتی قرآن سازگاری ندارد. امام می‌فرماید اگر به اینها امتیازی دادی در نظرت بزرگ جلوه نکند. مبادا بگویی این فرصت و موقعیت را به شما دادیم حال چه و چطور، خیر، موقعیت‌ها امکانات و شرایطی که برای همراهان فراهم کردی را از حد و اندازه واقعی خود در ذهن بزرگتر مکن که این آفت مدیریت است. آنگاه به همان مقدار انتظار و توقع از آنها افزونی می‌یابد و نمی‌توانی رابطه ای صحیح و واقعگرا با زیر مجموعه خودت - داشته باشی. بایستی همواره توقعات با امکانات و مقدوراتی که در اختیار آنها قرار داده‌ای برابر و همخوانی داشته باشی.

آقای هانری فایول از صاحب نظران معروف مدیریت است. مدیریت او چهارده اصل دارد. اصل دوم وی تناسب بین مسؤولیت (Responsibility) و قدرت و اختیار (Authority) است.

در نگاه مقابل باز در عین حال که اختیاراتی بر عهده ایشان قراردادی آن لطف را کوچک شمار. پس نه بزرگ نمایی و نه کوچک انگاری، بلکه نگاهی واقع‌گرا محور کار و تفکر تو باشد. در کنار ارتباط رحمت و تفقد رابطه دقت و تفقد در کلام امام مطرح می‌شود. نگاه رحیمانه و مهربانانه هرگز نباید از دقت ما بکاهد، یعنی باید

زیر دریایی و تحت البحری بوده اند. این چنین برای سلیمان نیروی چند ملیتی فراهم آمده است و همه اینها مدیریت واحد دارند. از اینجا اصل ماجرا شروع می‌شود.

«حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یسعون»^(۶)

«آنها حرکت کردند) تا به سرزمین مور چگان رسیدند مورچه ای گفت: به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی‌فهمند.»

تا این که سلیمان روزی با مجموعه سپاه و کارگزاران خود سفری را شروع کرد و از سرزمین مورچگان گذر نمود.

«فتبسم ضاحکا من قولها...»^(۷)

«سلیمان از سخن او تبسمی کرد و خندید...» وقتی سلیمان این سخن را شنید لبخندی زد برای آنکه:

شنیدم به هنگام نزع روان که هرگز چنین گفت با نوشیروان
نیابید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند
سلیمان از تدبیر و فرزندی این رهبر متعجب شد که با چه هشدار به جا و به موقعی جماعت خودش را بیدار کرد.

«و تفقد الطیر فقال ما لی لاری الهدهد ام کان من الغائبین»^(۸)

«سلیمان در جستجوی آن پرنده (=هدهد) بر آمد و گفت چرا هدهد را نمی‌بینم یا اینکه او از غایبان است؟!»

سلیمان به جستجوی پرندگانی که در خدمت او و کارگزاران حکومت وی بودند، پرداخت. اینجا هر آنچه سلیمان عمل می‌کند الگوهای قرآنی بحث مدیریت است.

اصل تفقد و نظارت

کلمه تفقد از ماده فقدان می‌آید و معنای واژه فقدان یعنی طلب مفقود و بررسی پیرامون چیزی و کسی که نیست و به بیان ما نظارت کاستی‌ها، این معنای دقیق کلمه تفقد می‌باشد که ما آن را به نظارت تعبیر می‌کنیم.

واژه تفقد در قرآن علاوه بر این که چنین مفهوم و موضوعی را بیان می‌کند، و انگیزه کار را نیز تداعی و مطرح می‌کند. تفقد علاوه بر نظارت، یک بررسی دقیق است و بار عاطفی فوق العاده دارد، یعنی انگیزه این نظارت صرفاً اعمال یک روش و نظم خاص نیست بلکه بار عاطفی فوق العاده ای را از منظر یک مدیر در قرآن به دنبال دارد و چنین باری را با این واژه منتقل می‌کند. نظارتی که همراه با احساسات و عواطف پاکیزه و مهربانی و مهرورزی و نگاه انسانی است و می‌بینیم این نکته ای بسیار مهم است. اصلاً خود کلمه را تفقد در پارسی و ادبیات چنین به کار برده ایم.

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن درویش بی نوا را

مدیریتی نیست، اما از جمله آداب است و این که چرا سلیمان این تعبیر را به کار نبرد و نگفت هدهد کجاست؟ چرا هدهد نیست؟ چرا هدهد نیامده است؟ بلکه گفت، من هدهد را نمی بینم و یا آیا واقعا هدهد نیست! ابتدا نقص را به خودش نسبت داد و سلیمان کاستی را اول متوجه خود می نماید. این نکته ظریف قرآنی، واقعا قابل استفاده و زیباست. حال عضوی از مجموعه سازمان غیبت دارد، لذا سلیمان در برخورد با این صحنه سریعا باید عکس العمل نشان بدهد.

اصل تشبیه و تشویق (انذار و بشارت)

کلمه تشبیه و تنبیه هر دو دارای یک ریشه و به معنای بیدار کردن از خواب است، یعنی غفلت زدایی. پس فلسفه تشبیه، غفلت زدایی است، نه انتقام، بیدار کردن و هشدار دادن است. لذا در بحث تشبیه و تشویق نظر شخصی وجود ندارد. کلمه انذار در قرآن دارای همین معناست. گاه شما کلمه انذار را ترسانیدن معنا می کنید، خیر این واژه چنین معنایی ندارد، انذار به خبری می گویند که آدمی را بیدار می کند و به وی هشدار می دهد. در لغت عرب هر حیوانی دارای کنیه ای است. مثلا "به شیر «ام الحرب» گویند چون قدرت و جنگندگی دارد و به خروس «ابالمندر» می گویند چون بیدارگری می کند. انذار تشبیهی است که باید نتیجه آن بیداری باشد و بشارت تشویقی است که باید نتیجه آن آوردن نوید و ایجاد شوق باشد، یعنی در ساز و کار تشبیه و تشویق با انذار و بشارت به تعبیر قرآن و در نظام مدیریتی ما این دو خیلی مهم است و باید نتیجه تشبیه و تشویق متناسب با این عناوین باشد. خداوند خود به عنوان مدیر کارگاه خلقت با مجموعه هستی این گونه عمل کرده است.

«رسلا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و كان الله عزيزا حكيمًا» (۱۳)

«پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود،) و خداوند، توانا و حکیم است.»

انبیاء الهی برای تشبیه و تشویق آمده اند. کتاب های آسمانی یا جنبه تشبیهی دارند یا تشویقی. در قرآن آمده است که:

«قل من كان عدوا لجبرئيل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه وهدى وبشرى للمؤمنين» (۱۴)

«آنها می گویند: چون فرشته ای که وحی را بر تو نازل می کند، جبرئیل است، و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی آوریم. بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست)، چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند، و هدایت و بشارت است برای مؤمنان.»

در نظام خلقت و آفرینش بشارت یا انذار دو اصل کارآمد و اساسی هستند و وقتی به رفتار معصومین نگاه می کنیم مشاهده می کنیم که خود نبی مکرم جایگاه فوق العاده ای برای این دو اصل قائلند.

دقت در جایگاه خودش مورد نظر و توجه باشد. لذا امیر المؤمنین (ع) می فرماید: «... ثم تفقد اعمالهم و ابعت العيون من اهل الصدق و الوفاء عليهم، فان تعاهدك في السر لا مورهم حدود لهم على استعمال الامانه و الرفق بالرعية...» (۱۰)

«... پس بر کارهای آنان مراقبت دار، و جاسوسی راستگو و وفا پیشه بر ایشان بگمار که مراقبت نهانی تو در کارهاشان، وادارکننده آنهاست به رعایت در امانت، و مهربانی بر رعیت...»

و باز هم با همان کلمه تفقد به این اصل قرآنی رسمیت می دهد که این دقت باید دو گونه باشد. بازرسی و ماموران ویژه خودت را قوی کن، ترجمه عیون به زبان فارسی جاسوس است و گاه این کلمه در ذهن ما معنای منفی دارد. جایگاه این تجسس در جایی است که جستجو مجاز باشد. در حوزه های مسؤولیت آور بایستی عیون یعنی چشم داشته باشیم. امیر المؤمنین (ع) از کسی که می خواهد برای یک مدیر خبر بیاورد به چشم تعبیر می کند، یعنی بایستی آن قدر به او اعتماد داشته باشد تا بتواند جایگاه چشم انسان را احراز نماید. صفات این بازرسان صداقت و تجربه و - وفاداری است، یعنی باید از نزدیکترین و مخصوص ترین افراد که مورد وثوق و اطمینان خودت در مجموعه هستند، سازمان بازرسی را اعمال کنی و مد نظر داشته باشی.

امام می فرماید وقتی آنها می دانند که نظارتی پنهانی بر کارشان وجود دارد خود به خود موجب حدیث و شدت بیشتری در رفتارشان خواهد شد. سومین ممیزه تفقد در نزد امام علی (ع) تفقد همراه با فراگیری است، یعنی این نظارت نباید به حوزه های بزرگ و آمار و ارقام کلی و فهرست گونه منحصر شود، بلکه به مسائل ریز هم بایستی تسری یابد. امیر المؤمنین (ع) می فرماید:

«... و تفقد امورهم بحضرتك و في حواشي بلادك...» (۱۱)

«... به کار آنان بنگر، چه در آنجا باشند که خود به سر می بری و یا در شهرهای دیگر...»

در نظارت صرفا حواست به امور مهم و برجسته نباشد بلکه حواشی را نیز در زیر مجموعه نظارت خود قرار ده.

چهارمین ویژگی لازم تفقد در نامه امام (ع) تفقد و نظارت شخصی است. امام می فرماید:

«... و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ممن تقتحمه العيون و تحقره الرجال، ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشيه و التواضع، فليرفع اليك امورهم» (۱۲)

«مالک تو به نظارت شخصی نیز نیاز داری، یعنی تفقد و نظارت نباید منحصر به عیون و آنچه خبر گزاران تو گزارش می دهند باشد بلکه تو خودت هم باید بازرسی و کنترل داشته باشی.»

پس اصل نخستینی که در رفتار سلیمان می بینیم، تفقد است. بیان شد که سلیمان بررسی و سرکشی کرد و گفت: «چرا هدهد را نمی بینم، یا این که او از غایبان است؟!»

این جا جستجوی سلیمان شروع می شود. این نکته هر چند جزء اصول

(قال الرضا (ع): من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عز و جل) -
«هر آنکس که سپاسگزار لطف مردمان نباشد گویا شکر خداوند را به جای نیاورده -
است.» (۱۵)

اصل تکریم و تشخص

هدهد یک عضو کوچک نهاد مدیریتی سلیمان است، او غیبت دارد. سلیمان هم به شدت بر خورد قانونی خود را اعمال و زمینه را آماده می کند. اولین سخنی که هدهد با سلیمان می گوید، انسان را متعجب می سازد. مخاطب هدهد سلیمان حشمت الله و نبی خداست، فرد با عظمتی که سخن مورچگان و تمام وجود را می داند و رازهای خلقت را گشوده است. هدهد می گوید:
«فمکت غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به و جئتک من سبا نبیا یقین» (۱۷)

چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: "من بر چیزی آگاهی یافتیم که تو بر آن آگاهی نیافتی، من از سرزمین «سبا» یک خبر قطعی برای تو آورده ام.» سلیمان! من احاطه و تسلط به موضوعی دارم که جنابعالی از آن بی خبر هستی! سریع و صریح و بدون مقدمه. در نظام مدیریتی سلیمان آنقدر تکریم و تشخص به زیر مجموعه داده شده است که آنان کاملاً "و به راحتی می توانند همه چیز را صراحتاً بازگو کنند و اینها آن حریم را ندارند که موجب شود بسیاری از حقایق و مسائل بازگو و طرح نگردد. این موضوع در نظام مدیریتی قرآن یک اصل است. یک مدیر مسلمان با زیر مجموعه اش باید خیلی از حجاب ها را بردارد و اگر این تکریم و شخصیت بخشی نسبت به زیر مجموعه موجود باشد سه نکته پیش می آید.

۱- فرصت مشارکت - در این حالت زیر مجموعه فرصت مشارکت با شما را پیدا می کنند و برای ورود به میدان کار تمایل می یابند. این نکته در ادامه ماجرا و در جای جای دیگر قرآن و در ماجرای یوسف و حتی زندگی پیامبر اسلام فراوان دیده می شود که فرصت مشارکت فراهم می گردد، یعنی اینها فرصت پیدا می کنند که استعدادهایشان را رو کنند.

۲- اظهار رأی و نظر - یعنی در نظام سلیمانی، عضو کوچکی که هدهد است، این فرصت را دارد که در قبال سلیمان شفاف و کامل اظهار نظر کند.

۳- نتیجه تکریم صداقت و امانت است - در صورت شکوفاندن چنین شرایطی رفتارهای صادقانه بروز می کند.

هدهد گزارش می دهد که من از سرزمین سبا برای تو نبأ آورده ام. سرزمین سبا در یمن است، مکان استقرار سلیمان در فلسطین امروز است، یعنی حدود یکصد و هشتاد فرسنگ مسافت و فاصله وجود دارد. کلمه نبأ و خبر با هم متفاوتند، هر گزارشی را خبر می گویند. اگر شما بگویید دیروز غذا چه خورده ام، این یک نوع خبر و گزارش است، اما اهمیت چندانی ندارد. لیکن خبر و گزارشی که تعیین کننده و تکان دهنده است را دیگر خبر نمی گویند، بلکه به آن نبأ می گویند. در نبأ عظمت وجود دارد و گزارش مهم را نبأ می گویند لذا قرآن در مورد انبیا از واژه نبأ استفاده می کند.

یا آن که کسی که مردمان را بر شایستگی هایشان حمد نکند، خدا را حمد نکرده است. اگر کسی به شایستگی افراد اقرار و اعتراف نکند و آن را بازگو نکند و بر زبان نیاورد و کتمان نماید، گویا حمد خدا را کتمان کرده است. در مجموعه سازمان به واقع به این بحث نیاز داریم. گذشتگان ما با همان ضرب المثل های عامیانه می گفتند که دست شکسته کار می کند لیکن دل شکسته کار نمی کند. همین حکمت عامیانه ای که فراوان مطلب و نکته درون آنها نهفته است نیز گواهی بر اثبات همین موضوع است.

در تنبیه و تشویق سه اصل حائز اهمیت است:

اول قاطعیت. سلیمان وقتی که دید هدهد نیست، گفت «لاعدبنه» لام مفتوح وقتی سر فعل می آید دلیل بر یتک وار بودن کلام است یعنی سخن کوبنده، پر صلابت، «ن» تأکید نیز وقتی به انتهای فعل می چسبد، یعنی قاطعیت. اول و آخر سخن با قاطعیت توأم است. اگر در تنبیه و تشویق باری به هر جهت ملاک و معیار قرار گیرد هیچ فایده ای در بر نخواهد داشت. وعده می دهید و شش ماه بعد عمل می کنید یا خبر. نتیجه معلوم است، کارگزاران و مجموعه نظرشان عوض می شود.

دوم تنوع. سلیمان گفت من هدهد را موأخذه می کنم، «عذاباً شدیداً» او لا اذبحنه» آن هم با قاطعیت و تأکید. کلمه «او» در کلام عرب نشانه و دلیل تنوع است. نکته دومی که در تنبیه یا تشویق وجود دارد، لزوم تنوع آن است که بسیار مهم می باشد و نبایستی همیشه تشویق و تنبیه چار چوب مشخص و منحصری داشته باشد. سوم تناسب. مثلاً «مشاهده می کنیم چهره های ماندگار علمی و فرهنگی را در سمیناری جمع می کنند و سپس کلید خودروی ممتاز کشور را تحویل ایشان می دهند. اینها که نیازی چینی ندارند، بلکه تناسب پاداش برای ایشان حائز اهمیت است. شاید مکان مناسبی جهت پژوهش و تحقیق و امکاناتی این گونه بیشتر مطمح نظر آنان باشد. در بحث تشویق و تنبیه بایستی مکانیزم های آن را مورد مذاقه بیشتری قرار دهیم و توجه داشته باشیم که بازتاب آن نیز بسیار مهم است. مبحث (۳) و (۴) در نظام مدیریتی اشاره به همین اصل دارد. وقتی تنبیه و تشویق قرار است در سازمانی اعمال شود، مدیر باید اولاً توجه کند که: آیا این تنبیه و تشویق در دیگران تأثیر گذار هست یا خیر؟ بازتاب این مسأله در سایر مجموعه چیست؟ اگر چنین تناسبی را رعایت کنیم دیگر تبعات نامناسب نداریم. بنابر این سه نکته قاطعیت، تنوع و تناسب بایستی لحاظ گردد. در ادامه آیه سلیمان بیان می دارد که هدهد بایستی عذری موجه و قانونی برای غیبت خویش بیاورد:

«لاعدبنه عذاباً شدیداً» اولاً ذبحنه اولیاتینی بسلطان مبین.» (۱۶)

«قطعاً» او را کیفر شدیدی خواهیم دادو یا او را ذبح می کنیم یا باید مگر آن که دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد!» چیزی از این نشست فاصله نشد یعنی با فاصله و درنگی بسیار کوتاه، هدهد

«عم یتساءلون * عن النبا العظيم» (۱۸)

«آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می کنند؟! * از خبر بزرگ و پر اهمیت (رستاخیز)!» «و اتل علیهم نبأ ابراهیم» (۱۹) «و بر آنان خبر ابراهیم را بخوان»
برابر دیدگاه قرآن و در نقل تاریخ انبیا بعضی نکات اصلاً مهم نیست. مثلاً در ماجرای حضرت یوسف، این که او چند ساله بوده است؟ یا در چند سالگی خواب دیده است؟ چه مقدر در زندان به سر برده است؟

ابداً مطرح نیست، چون اهمیتی ندارد. آنچه که اهمیت دارد، قرار گرفتن یوسف در آن صحنه و ماجرای حساس است. یوسف مدیریت بحران را چگونه تنظیم می کند؟

با اولویت بندی، هفت سال اول را به کشاورزی اختصاص می دهد، سپس اولویت هفت سال دوم با نگاه استراتژیک و برنامه ریزی شده تعیین می شود. اصلاً بحث های جزئی در قرآن و در تاریخ انبیا مطرح نیست. متأسفانه گاهی در برخی کتابهای تفسیری به مسائلی پرداخته اند که شائبه ندارد، پوزش می طلبیم. مانند این که سؤال کنند آن سگی که در کنار اصحاب کهف بود، آیا سفید بود، یا خال خال؟ در حالی که مهم آن است که:

پسر نوح با بدان بنشست
سگ اصحاب کهف روزی چند
خاندان نبوتش گم شد
پی نیکان گرفت و مردم شد
در پارسی به سگ می گویند اسپک، در پهلوی گذشته اسپک یعنی سگ. اسم مادر کورش اسپاکو بوده است. در واقع وفای این حیوان مد نظر بوده است، که به تعبیر شیخ اجل:

«اشرف موجودات آدمی و اذل موجودات سگ و به اتفاق جمله عقلا سگ حق شناس به از انسان ناسپاس.»

منظور قرآن این است. حال جنس و رنگش چه فایده و باری به ما ارزانی می دارد؟ لذا جزئیات در شأن و شؤونات قرآن و خداوندی نیست. قرآن نبأ می گوید. هدهد نیز این گونه می گوید که گزارش من تکان دهنده و جدی است.

«انی وجدت امراه تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم» (۲۰)

«من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می کند، و همه را در اختیار دارد، و (بخصوص) تخت عظیمی دارد!»

من در سرزمین سبا زنی را دیدم که او ولایت و حکومت را مالکیت داشت، یعنی به تعبیر ما رئیس جمهور و حاکم بود. این مطلب مربوط به حدود سه هزار و اندی سال قبل است. او نظام حکومتی خوبی هم دارد. دارای تمام امکانات مرتب، منظم و شایسته است. «عرش» در لغت به معنای تخت سلطنت است، اما معنای کنایی آن، معنای موضع اقتدار و قدرت نیز می باشد. وقتی حکومتی پایه های قوی و مستحکم دارد، می گویند عرش عظیمی دارد. در مورد خداوند داریم (ذوالعرش) خداوند عرش دارد. به یقین خداوند تخت سلطنت ندارد! بلکه اقتدار کامل ذات الهی در وجود و هستی نظر است.

دو اصطلاح در خصوص خداوند وجود دارد، یکی عرش و دیگری کرسی.

کرسی مربوط به علم دانش است و عرش نماد قدرت خداوند است، یعنی خدا بر قدرت آفرینش تکیه دارد.

«ان ربکم الله الذی خلق السماوات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی العرش یعنی الیل النهار یطلبه حیثاً و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین» (۲۱)

«پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (= شش دوران) آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت، با (برده تاریک) شب، روز را می پوشاند، و شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (به فرمان او) است. پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است.»

«الله لا اله هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لانوم له ما فی السماوات و ما فی الارض من ذالذی یشفع عنده الا بآذنه یعلم ما بین یدیهما و ما خلفهما و لایحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و سع کرسیه السماوات و الارض و لایؤده حفظهما و هو العلی العظیم.» (۲۲)

«هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند. هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد، (و لحظه ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند). آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابر این، شفاعت شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه - او نمی کاهد). آنچه را در پیش روی آنها (= بندگان) و پشت سرشان است می داند، (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است). و کسی از علم او آگاه نمی گردد، به جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست). تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را در بر گرفته، و نگاهداری آن دو (= آسمان و زمین)، او را خسته نمی کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.»

کرسی نماد علم خداوند است. همین طور که می گوئیم فلانی صاحب کرسی فیزیک در دانشگاه است، همین اصطلاح کرسی استعمال قرآنی و در بردارنده نماد علم الهی است.

هدهد می گوید این خانم و قومش را چنین یافتیم. دیدیم که متأسفانه اینها خورشید را می پرستند. آنها آفت فرهنگی بزرگی دارند و عوض خداوند در مقابل خورشید سجده می کنند و با الله آشنایی ندارند.

«وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدھم عن السبیل فهم لایہتدون» (۲۳)

«او و قومش را دیدم که برای غیر خدا، خورشید سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه بازداشته، از این رو هدیبت نمی شوند.»

خارج می شود، قابل تأمل است که بسیار مهم می باشد. بسیاری از مشکلات که ما در ساختارهای مدیریتی داریم به علت تصمیماتی دفعی و آنی است که هیچ قابل برگشت نیست. بسیاری از آبروها و سرمایه ها به باد می رود و سپس بر می گردیم که چرا این تصمیم گرفته شد و عکس العمل به جا بود یا نا به جا؟ حتی اگر یک عضو نزدیک مجموعه و حوزه مدیریت هم خبری و گزارشی را که نبأ است می آورد، باز - سلیمان می گوید باید صحت و سقم همین گزارش را بررسی کنیم.

من به واژگان عطف و توجه خاصی دارم و نمی خواهم به سادگی از کنار آنها بگذرم. کلمه «نظر» در قرآن غیر از رؤیت است، رؤیت یعنی دیدن، لیکن نظر فراتر از دیدن است. نظر به معنای نگاه همراه با دقت و تأمل ویژه است. گاهی اصلاً کلمه به نظر می آید و صحبت چشم نیست، مانند:

«اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض و ما خلق الله من شیء...» (۲۵)
 «آیا در حکومت و نظام آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است، (از روی دقت و عبرت) نظر نمیکنند؟!...»

ملکوت که با چشم سر قابل دیدن نیست. نظر گاهی به معنای تأمل بالا و دقت عجیب است. ما در فارسی گاهی نگاه را به جای نظر به کار می بریم. نگاه کن که نریز دهی چو باد به دستم فدای چشم تو ساقی به هوش باش که مستم اولین واکنش سلیمان بعد از دریافت گزارش بحث تحقیق و تفحص است، اما در همین اصل دو ویژگی مهم است.
الف) دقت - که از کلمه نظر فهمیده می شود.
ب) سرعت - که فرصت از دست نرود.

در لغت عرب وقتی کسی بخواهد بگوید من کاری را هفته آینده انجام می دهم، می گوید «سوف»، اما وقتی می خواهد بگوید کاری را فردا انجام می دهم کلمه «سین» را به کار می برد، مانند: «سوف اعطیک» یعنی برو هنوز خیلی کار دارد تا مثلاً نوبت اهدای وام شما فرا رسد. «سین» که می آید دلیل فوریت و سرعت است. سلیمان می گوید باید دقت کنیم و این دقت باید با سرعت همراه باشد، نباید زمان و دقت را از دست بدهیم. بایستی با سرعت و دقت گزارش تو را بررسی و مطالعه کنیم و پاسخ بدهیم. «قال سننظر اصدقتم کنت من الکذیبین» (۲۶)
 «(سلیمان) گفت: 'ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی.'»
 من این موضوع را بررسی می کنم، آنگاه تصمیم لازم اتخاذ خواهد شد.

ماخذ

- ۱) یوسف (۱۱۱ - ۲) النمل (۱۵ - ۳) البقره (۳۱ - ۴) النمل (۱۶ - ۵) النمل (۱۷)
- ۶) النمل (۱۸ - ۷) النمل (۱۹ - ۸) النمل (۲۰ - ۹) نهج البلاغه نامه ۵۳
- ۱۰) نهج البلاغه نامه ۵۳ (۱۱) نهج البلاغه نامه ۵۳ (۱۲) نهج البلاغه نامه ۵۳
- ۱۳) النساء (۱۶۵ - ۱۴) البقره (۹۷ - ۱۵) عیون اخبار الرضا، جلد ۲، ص ۲۴
- ۱۶) النمل (۲۱ - ۱۷) النمل (۲۲ - ۱۸) النبأ (۱۹) الشعراء (۶۹)
- ۲۰) النمل (۲۳ - ۲۱) الاعراف (۵۴ - ۲۲) البقره (۲۵۵ - ۲۳) النمل (۲۴ - ۲۴) النمل (۲۵)
- ۲۵) الاعراف (۱۸۵ - ۲۶) النمل (۲۷)

نتیجه جدایی از خداوند همراهی با شیطان است، چرا که انسان یا با خداست و یا با شیطان. اگر آدمی از خداوند جدا شود در نتیجه شیطان در وجود انسان رخنه می کند. شیطان اعمال اینها را برایشان تزیین می کند و می آراید. لذا اینها از راه و سبیل هدایت و سعادت دور مانده اند. هدهد این مشکل فرهنگی را می بیند و حساسیت ویژه ای نیز به خرج می دهد. در جرم شناسی بحث می کنیم که دو پایه اصلی برای تولد هر جرمی وجود دارد، اقتصاد یا فرهنگ، جامعه سباز مشکل فرهنگ در رنجند، هر چند اقتصاد رواجی دارند. این قوم درگیر پرستش خورشیدند و پایبند به آیین میترائیسم هستند، همان که در ایران باستان هم پیروانی داشته است. به این شعر خواجہ شیراز توجه فرمایید:

در خرابات مغنان نور خدا می بینم این چه نوری است و من تا به کجای بینم
 «خرابه در اصل «خور آبه» است. از این ریشه ادبی گرفته می شود. خور یعنی خورشید و آبه همان معبد است. خرابات مغنان محل عبادت عابدان و روحانیان آیین خورشید پرستی است. سوابق این آیین در گذشته ایران هم وجود داشته است.

«الا یسجدولله الذی یخرج الخبء فی السماوات و الارض و یعلم ما تخفون و ما تعلنون» (۲۴)
 «چرا برای خداوندی سجده نمی کنید که آنچه را در آسمانها و زمین پنهان است خارج (و آشکار) می سازد، و آنچه را پنهان می دارید یا آشکار می داند؟!» حال عکس العمل سلیمان چیست؟

اصل تحقیق و تفحص

کسی مانند هدهد با تمام این تسلط و آگاهی و جایگاه، خبری را برای سلیمان آورده است. بعد از دریافت گزارش و خبر اولین جمله ای که از زبان سلیمان

بسم الله الرحمن الرحيم

مرکز ایرانی اسلامی علی (ع)

Islamic Iranian Center of Imam Ali

www.iicia.com

سخنرانی، پرسش های مذهبی، مقاله،
 برنامه های مرکز، مداحی و مرثیه،
 تلاوت قرآن کریم با ترجمه انگلیسی،
 مناجات، اوقات شرعی،
 عقد و ازدواج شرعی، ایرانی و کانادایی

120 Bermondsey, Toronto, Ontario, M4A 1X5,
Tel: (416) 759-3019
 Email: info@iicia.com